

سلام بر خداپرستان جهان باد :

خداشناسی از مطالب فطریست و در فطرت اشتباه نیست .

این مقدمه مختصر را دقت نمائید : دانشمندان و دانشجویان بهتر متوجه اند ، که هر علمی نتیجه استدلال است و استدلال از بدیهیات شروع میشود ، بدیهیات چیزهایی است که بالفطره عموم مردم آنها را درک میکنند ، مثلاً ریاضیات از علوم است که بواسطه آن انسان بجهولاتی علم پیدا می نماید و قضایای مشکلی را حل میکند ، چنانکه ینک عالم ریاضی میزان حرکت ستارگان را بدست می آورد و از خسوف و کسوف آفتاب و ماه قبلاً خبر میدهد و عمق دریاها و ارتفاع کوهها را با حساب دقیق بیان می کند ، مردم درس نخوانده شاید این طور چیزها را که بوسیله قوانین ریاضی بدست می آید بغیبگویی گمان کنند ، ولی همه اینگونه مطالب اول از بدیهیات شروع میشود ، از قبیل دو دوتا چهارتا ، و هر عددی یا جفت اوست یا طاق ، و چیزهایی که بابک چیز متساویند ، همه باهم متساوی میباشد ، و دوضد باهم جمع میشوند ، و مانند این مطالب که انسان بفطرت اولی آنها را میداند ، پس اول هر علم فطری است و صحیح بودن و نبودن هر مطلبی را با میزان فطرت باید سنجید و بآن عرضه نمود ، چون فطرت اشتباه نمیکند باینجهت زندگانی فردی و اجتماعی حیوانات چنانکه سابقاً گفته شد بی نقص و اشتباه است و مانند آثار طبیعی موجودات در کمال آراستگی و تمامیت است ، فقط اشتباه و بی نظمی در زندگانی انسان انکاه رخ میدهد که بخواهد با معلومات و عقل خود امور را تشخیص بدهد ، از این راه است که مسائل عمومی و خوب و بدی را مردم عوام بهتر تمیز و تشخیص میدهند ، خصوصاً اگر از تأثیر محیطهای اجتماعی بیرون باشند . بیشتر مردم باین اشتباه دچارند که گمان میکنند مردمان درس خوانده و مدرسه دیده ، یا کسانی که در اجتماعات و شهرهای بزرگ بسر میبرند همه چیز را بهتر میفهمند و در همه مطالب آراشان از درس نخواندهها و مردمان بیابان و قراء مصاب تر است ، با آنکه چون فطریات اینگونه مردم عوام بحال خود باقیست ، حق و باطل را در عقیده و نیک و بد را در عمل بهتر میفهمند ، بکنفر چوپان یار عیبت که در بیابان بسر میبرد و هر آن این عالم بزرگ در برابر چشم پاکش جلوه مخصوصی دارد و شبها بالای کوهها باینجه قندیلهای نور می نگرند و بار از طبیعت دمساز است ، اگر کسی باین انسان فطری بگوید این عالم خود آفریده شده ، یا موجودات بی شعور اینجه نظم و شعور را بخصایت با خود آورده اند ، بیقین گوینده را دیوانه میپندارد ، چون فطرت در او زنده است ، ولی

مردم درس خوانده ممکن است این قبیل مطالب را باور کنند یاد آنها ایجاد شك بنماید چون معلومات مخصوص و عادات و اخلاق اجتماعی در روحیه اشخاص محیط خاصی ایجاد می کند که متدرجاً انسان جز چهار دواز روحیه خود که از همان افکار و عادات بالا آمده محیط دیگر را نمی بیند ، عمری از همه چیز غیر از معلومات و خلقیات محدود خود بی خبر است باغزور بآنکه همه چیز را میدانند !!

معلومات و عاداتهای مخصوص چون شیسه های الوان است که روپوش عقل و فطرت آزاد انسان میشود و شخص هر چیز را بهمان رنگ و چشم خود می بیند ، یک نفر دانشمند طبیعی یاریابی یا فیلسوف و یارمردمیکه در محیط های معین نشو و نما کرده اند همه عالم و مسائل را برنگ محیط فکری و روحی خود می بینند ، و بهارت دیگر بیشتر مردم بجای آنکه معلومات را زیر پای عقل گذارند و خود را بسطح بالاتری برسانند در میان معلومات خود می مانند و بسا در بندهی ترین مطالب فطری و مسائل زندگی قدرت تشخیص ندارند !
 باینجهت در خداشناسی و خوبی خدمت بخلق و اخلاق پاک و دیگر فضائل فطری ، گرفتاران بمعلومات ناقص و محیط های محدود بسا شك و تردید مینمایند .

چنانکه احساسات انسان از گرسنگی و تشنگی و احساس بدرد ، همه برای بقاء انسان است ، فطریات هم مانند غیرت و محبت و حیاء و راستگویی و خدا پرستی و محبت بقاء ابدی همه برای سعادت باقی و ابدیست ، بچه انسان بفطرت غیور است ، یعنی از حقوق خود دفاع می کند اگر چیز را بچه دادید و آنرا ملک خود دانست چون خواستید بگریه نخست از دادن امتناع میکند ، اگر عاجز شد بناله و گریه کمک میبطلد . انسان بفطرت اولی حیا دارد ، یعنی از کارهای زشت خجلت میکشد و متأثر میشود و زشتی را بخود نمی پذیرد ، و این خلق فطری برای آنستکه روحش آلوده نشود و خواهی بد در آن نفوذ نکند ، و از طرف دیگر بآراسته شدن بمضائل چون شجاعت و سخاوت و ادب متمایل است ، از شنیدن داستانهای اشخاص شجاع و سخاوت و فضیلت خوشحال میشود ، اگر چه صاحبان این فضیلت ها را نشناسد و از اهل ملت و مملکت او نباشند ، همینطور انسان بفطرت خدا پرست و خداشناس است و چون خود را عاجز و ناتوان می بیند از پشتیبانی قادر مطلق و شناسائی او خورسند است و میخواهد بهتر آن حقیقت فطری را بشناسد و با او ارتباط داشته باشد و حاجت های خود را از او بطلبید و در حوادث باو پناهنده شود ، و از او کمک جوید ، همانطور که احساسات انسان بوسیله تسلط مرضهای بدنی از میان می رود ، پس شخص مریض ، گرسنگی و تشنگی و در در را چه بسا احساس نمی نماید ، فطریات انسان را هم تربیت ها و محیط ها و معلومات ناقص ضایع می کند ، در محیط های فاسد کار بجائی میرسد که اشخاص فطرت غیرت و حیا را از دست میدهند و اگر تعرض بمال و ناموس خود مشاهده کنند ، در خود احساس دفاعی نمی نمایند بلکه در این گونه محیط ها کار بآنجا میرسد که اشخاص غیور بد اخلاق نامیده

میشوند و اشخاص باحیازا بی‌عرضه میگویند، معلومات ناقص و شیفته‌گی بآمال و شهوات هم فطرت خداشناسی را از آنان میگیرد. پس چنانچه خدا پرستی فطریست شك در وجود خدانام از عوارض روحی و مرض است، شاید بعضی تعجب کنند که مکرر میگویم خدا پرستی فطریست، ولی اگر شما که تعجب می‌کنید و این سخنان را گمان می‌کنید برای اظهار فضل میگویم، از محیط افکار و عادات خود بیرون آئید و باهم فکر-خ-ود را پیش ببریم و همه دوره‌های تاریخی بشر را بررسی کنیم و از ما قبل تاریخ که آثاری از انسان باقی است دقت کنیم و از قرنهای آهن و برنز زندگانی و تمایلات آنها را بسنجیم و تا قرن برق و اتم پیش بیاییم و در اطراف کره زمین سیر نماییم و احوال مردمی که در جنگلهای افریقا و برازیل در زیر آفتاب سوزان در بیابانها بسر میبرند تا مردمیکه در میان برف‌ها و یخ‌های قطبی زندگانی میکنند مطالعه نماییم و بکاخهای باشکوه شهرهای تمدن وارد شویم، می‌بینیم، که همه بمعبودی متوجه اند و برای او معابدی ساخته‌اند و هر کدام رسوم و عباداتی دارند فقط در صفت و عدد آن اختلاف دارند و این میل مانند سایر فطریات و احساسات همیشه جزء مهم زندگانی بشر بوده و خواهد بود چیزی که هست در میان هر قوم و افکار هر ملتی باندازه مدارک و وضع محیط، آن حقیقت بزرگ بصورتی شناخته شده و برنگی درآمده و بمظهوری متجلی گشته، مانند آفتاب، ماه، ستارگان، پتیا و نوابغ، ماده و طبیعت، در این قرن هم بعضی آن حقیقت را بصورت ماده و اتم شناخته‌اند پس همه اتفاق دارند که مبداء و پناهی برای جهان موجود است، اشتباه در تشخیص آن است و این اشتباه هم بواسطه انحراف فطرت از مجرای طبیعی خود است، اگر گوئید که مردمی در مبداء شك دارند و از اسم خدا فرار می‌کنند و عبادت و سجده برای او تن در نمیدهند: پس چگونه می‌گوئید اساس خداشناسی فطریست؟ جواب آنستکه این مردمی که شما می‌گوئید یا از عموم مردمند یا کسانی‌اند که بنا بر فیلسوف و دانشمند معروف شده‌اند، اما مردم عمومی در حالی متوجه بخدا نیستند که سرگرم زندگانی میباشند و بواسطه توجه و اتکاء بمال و صحت و امنیت فطرتشان خاموش شده این مردم را بآبدهنای سالم در میان خیابانها و پشت میزها و درون کاخها مینگرید، اینها را در حال ناامنی یا مرض که از طبیب مایوس شده‌اند و در میان زندان و پشت میز دادگاه‌ها، باید دید که چگونه بجز خود متوجه میشوند؟ و چون برای یک‌خدای توانا سجده نکرده‌اند بهزاران پیزهای دیگر تن میدهند و نذرها میکنند و ذکرها بزبان دارند و طلسم‌ها بلباس خود دوخته‌اند، اگر خدای نخواست ناامنی روی آرد و زلزله در زمین ایجاد شود مسجدها را برمیکنند و صاحبان کافه‌ومی‌خانه‌ها را ورشکست مینمایند؟ این است حال عموم مردم، اما جواب اینست که بعضی بنام دانشمند و فیلسوف چرا در وجود حق شك نموده‌اند در مقالات دیگر خواهم عرض کرد. و همه شما را بهمان خدائی که بیشتر ما از آن غافل هستیم میسپارم.